

## هیچ و پوچ

آه ای هستی پر نقش و نگار  
ای بهاران، ای خزان، ای روزگار  
از چه برجان و دلم این دردهاست  
از چه شبهایم چنین بی انتهاست  
قلب من از دردِ حرمان سوخته  
پای من در حلقه زنجیرهاست  
جان و تن در آرزوی وصل او  
ضجه های من، طنین ناله هاست  
از چه جانم شعله ور در دست اوست  
از چه فریادم بگوشش بی صداست  
من پریشانتر ز تنگ زلف او  
فکر او از من رهاست  
یاد او در قلب من  
لیکن او بردرد من بی اعتناست  
لحظه های من تهی از های و هوی  
خنده هایم بی ثمر، اشکهایم بی بهاست  
قلب تنگم خانه اسرار او  
قلب سنگش خانه بیگانه هاست

گفته های او همه پر غل و غشی  
دوستیهای من بیدل تماما بی ریاست  
داستانهایش سراسر پر فریب  
هیچ و پوچ است و بسان قصه هاست  
زهر در رگهای اوست، لیک در رگهای من  
خون سرخ لاله هاست  
خانه دل مامن صلح و صفا  
جایگاه آن سیه دل لانه زنبورهاست  
سینه ام دریای خون، بر لبانم آه سرد  
خوب میدانم که دردم بی دواست  
روح سرگردان من  
خسته از نامردی آن بیوفاست

## تنهایی

دلم از دست تنهایی سرآمد  
بهاران آمد و آن گل نیامد  
نه مه در آسمانم نه ستاره  
سپیده سرزد و ماهم نیامد  
بشبهای دراز سوگواران

شبی هم بی غم تو سر نیامد  
نه بلبل در چمن نه لاله زاران  
تو رفتی و خزانم سر نیامد  
همه روز و شب از درد تو نالم  
گل یاس از خجالت در نیامد  
هزاران ناله و فریاد کردم  
ندائی هم زگردون بر نیامد

## دلَم گرفته

از تو دلَم گرفته است ای یار بی وفا  
این جو رو سنگدلی تو باور نمیکنم  
رفتی و ساقی خود برده ای زیاد  
دیگر هوای باده و ساغر نمیکنم  
چشمان من سفید شد به چشمان راهها  
دیدار روی تو را بهیچ چیز برابر نمیکنم  
عهد و وفا شکستی و آنهم چه بی دریغ  
از یاد بردن عهد و وفای تو باور نمیکنم  
یاد آر آن دو صنوبر عاشق به وعده گاه  
من ترک یاد تو و آن دو صنوبر نمیکنم

یادش بخیر آن بهارانِ پرزشور  
بی رویِ تو نظر به چشمهٔ کوثر نمیکنم  
خواهم که پر بکشم تا دیارِ تو  
می خواهم و دریغ و درد که آخر نمیکنم  
نازت کشیده ام و دیده ام جفا  
صد بار کردم و دیگر نمیکنم.